

بررسی یک ابهام در اصول فقه یک مخصّص بعد از چند جمله متعاطف

مظهر قراملکی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

چکیده:

این مقاله مرجع یک مخصّص را بعد از چند جمله متعاطف بررسی می کند و پس از تبیین موضوع و اشاره به اهمّیت آن در استنباط احکام فقهی در مقام ثبوت، امکان تعلق استثناء، بر همه جمله های پیشین را اختیار و بر آن استدلال می کند. سپس در مقام اثبات به بحث و بررسی آرای ذیل می پردازد:

۱- رجوع به اخیر

۲- رجوع به جمیع

۳- اشتراک لفظی

۴- تفصیل بین وحدت و تغایر جمله ها

۵- تفصیل محقق نائینی

۶- نظریه توقف

و در پایان بعد از مقایسه دو نظریه مهم اصولی، رجوع به کل را تقویت و اختیار می نماید.

کلید واژه ها: جمله های متعاطف، استثناء، رجوع به اخیر، رجوع به کل، قدر متیقن، ظهور، اجمال

طرح مسأله

یکی از مسائل اصولی که جایگاه خاصی در استنباط احکام فقهی دارد تعیین مورد تخصیص یک مخصّص بعد از چند جمله متعاطف است. اصولیان معمولاً بحث را در قالب استثناء که نوع خاصی از مخصّص است مطرح کرده و در بقیه انواع از قبیل شرط، وصف و غایت مطلب را همانند استثناء به شمار می آورند. بطور مثال اگر گفته شود: «همه عالمان را اکرام کنید، همه فقیران را یاری رسانید و همه خدمتگزاران را تشویق نمائید مگر فاسقانشان را»، این سؤال پیش می آید که آیا استثناء فقط به جمله اخیر وارد شده یا به همه جمله ها، به این معنا که آیا تنها تشویق خدمتگزاران فاسق استثناء شده و اما حکم اکرام عالمان و یاری رساندن فقرا اعم از فاسق و غیر فاسق به قوت خود باقی است؟ یا اینکه استثناء به همه بر می گردد و یکایک آنها را تخصیص می زند، باین معنا که عالمان فاسق، فقیران فاسق، همچنین خدمتگزاران فاسق به ترتیب از شمول حکم اکرام و یاری و تشویق استثناء شده اند؟ و یا بگوییم کلام از جهت استثناء مجمل است یعنی نه در رجوع به خصوص اخیر ظهور دارد و نه در رجوع به جمیع ظهور دارد، بلکه برای مشخص شدن مراد متکلم باید قرینه ای وجود داشته باشد.

این مسأله چون ارتباط مستقیم با استنباط احکام فقهی دارد مورد توجه خاص اصولیان قرار گرفته است. وجود امثله متعدد در آیات و احادیث انگیزه عالمان اسلامی بویژه فقها و اصولیان را در بررسی ابعاد مختلف آن مضاعف کرده و موجب بحث های دقیق و احیاناً طولانی شده است.

معروفترین مثال قرآنی آیه چهارم و پنجم از سوره مبارکه نور است که می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدوهُمُ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا، وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا»

در این آیه درباره کسانی که به زنان شوهردار مسلمان نسبت بدکاری می دهند و آنرا با چهار شاهد معتبر اثبات نمی کنند احکامی چند صادر شده که عبارتند از:

۱- زدن ۸۰ ضربه تازیانه؛ ۲- پذیرفته نشدن شهادت آنان؛ ۳- اینکه آنان فاسقند؛

اما در آیه بلافاصله فرموده: مگر کسانی که توبه کنند.

حال بحث در تعیین مرجع استثناء است: اگر مرجع آنرا تنها جمله اخیر بدانیم در

صورت توبه تنها حکم به فسق ساقط می‌شود و دو حکم دیگر به اطلاق خود باقی است. اما اگر مرجع آنرا همه جمله‌های قبل بدانیم هر سه حکم در صورت توبه ساقط می‌گردد. از اینجا نقش و جایگاه موضوع بحث در استنباط احکام فقهی روشن می‌شود. بعد از آشنایی با موضوع و اهمیت آن اکنون به تبیین مسأله در دو مقام ثبوت و اثبات^۱ می‌پردازیم.

امکان رجوع استثناء به جمیع

در صفحات آینده خواهیم گفت که رجوع استثناء به جمله اخیر قطعی و به اصطلاح قدر متیقن است و به هر حال تخصیص می‌یابد. مناقشه میان اصولیان در بقیه جمله‌هاست که آیا بدون قرینه مورد تخصیص واقع می‌شوند یا خیر؟ اگر جواب مثبت است دلیل آن چیست؟ به عبارت دیگر وجه و نحوه تعلق استثناء به جمیع یا به اخیر مورد بحث است، به این معنا که آیا رجوع استثناء به جمیع یا به اخیر از باب ظهور است یا از باب قدر متیقن؟ آیا به صورت حقیقت است یا مجاز و یا اشتراک لفظی و یا اصولاً در مقام وقوع و اثبات دلیلی بر هیچ یک از موارد مزبور وجود ندارد.

برخی اصولیان در اصل و امکان رجوع به جمیع در مقام ثبوت شبهه کرده‌اند، یعنی آنان در امکان عقلی تعلق استثناء به تمامی جملات تردید دارند و بلکه منکر آن شده‌اند. با چنین فرض و مبنائی نوبت به بررسی رجوع استثناء به غیر اخیر نمی‌رسد. از معاصران مرحوم آیه الله بروجردی و محقق اصفهانی از این مبنا جانب‌داری کرده‌اند. ادله آنان به شرح زیر است:

۱- اولین دلیل منکران امکان، ادعای موضوع له خاص برای حروف است که از

۱. مقصود از مقام ثبوت امکان عقلی است که آیا وجود و وقوع یک شیء با عقل سازگار است یا اینکه امکان وقوع آنرا عقل محال می‌انگارد مثلاً وجود کوه طلا در مقام ثبوت ممکن است اما اینکه آیا تحقق عینی نیز یافته است یا نه بحث دیگری است که از آن به مقام اثبات تعبیر می‌کنند. در موضوع بحث نیز سخن در دو مقام است: اول در مقام ثبوت، باین معنا که آیا رجوع استثناء بر جمیع ممکن است یا خیر؟ دوم در مقام اثبات یعنی بعد از پذیرفتن امکان رجوع به جمیع آیا در واقع و مصادیق خارجی به همه متعلق می‌شود یا به اخیر؟ روشن است که بحث دوم متفرع بر بحث اول و بر قبول امکان رجوع بر جمیع است.

جمله آنها حروف استثناء مانند *الّا* است باین معنا که حروف *الّا* برای آن وضع شده است که فقط از یک موضوع خاص استثناء کند، اما در محل بحث، *الّا* به چند موضوع مختلف متعلق می‌شود که لازمه‌اش استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا در آن واحد است و آن ممکن نیست مگر اینکه وجه و معنای جامع و مشترکی تصور شود که آن خارج از بحث ماست (کمپانی ۲/۲۰۷؛ بروجردی، ۳۶۳).

۲- دومین دلیل، استحالهٔ فنای معنای حرفی در دو معنا است؛ به فرض اینکه موضوع له *الّا* جزئی حقیقی نیست لکن بدون تردید *الّا* و مانند آن از ادات حرفی است و ادات حرفی معنای مستقل و قائم به خود ندارد بلکه یک وجود آلی و فانی در معنای اسمی دیگری است. از این رو تحقق معنای آن منوط به اتکا و رجوع آن به یک مستثنی منه است و با رجوع آن به اخیر که قدر متیقن است، معنایش تحقق می‌یابد و دیگر نمی‌توان مدعی شد که علاوه بر فنا و استعمال در اخیر، در سایر جملات نیز استعمال شده است. برای اینکه فناء یک شیء تنها در یک شیء متصور است و فنای شیء واحد در دو شیء مستقل قابل تصور نیست لذا اصل رجوع استثناء به غیر اخیر ممکن نیست (بروجردی، ۳۶۴).

نقد دلایل مخالفان امکان

۱- اولین دلیل مخالفان امکان، در مواردی که اداهٔ استثناء اسم یا فعل از قبیل غیر، سوی و ما خلا باشد، صادق نخواهد بود زیرا موضوع له آنها جزئی حقیقی نیست (آقا ضیاء، ۵۴۱).

۲- این ادعا که موضوع له حروف، جزئی حقیقی است محل اشکال است، بلکه در جای خود ثابت شده که موضوع له حروف مانند اسم جنس عام است، مثلاً حرف *من* برای مطلق ابتدا وضع شده است چه از بصره باشد چه از کوفه (آخوند خراسانی، ۱۳).

۳- دربارهٔ این دلیل که برای *الّا* نمی‌توان موضوع له خاص و در عین حال جامع موضوعات متعدد فرض و اعتبار کرد باید گفت که برای متکلم یا مخاطب این امکان هست که در ذهن خود یک عنوان خاص و در عین حال جامع موضوعات متعدد را لحاظ و تصور کند، مثلاً در عبارت "اکرم العلماء والشعرا والسادات الالفاسق" مرجع و متعلق

الا را عنوان هولاء تصور کند که جامع موضوعات سه گانه است (آقا ضیاء، ۲-۱/۵۴۱ و ۵۴۲). از این جا اشکال استحاله فنای یک معنای حرفی در دو معنای اسمی نیز روشن می گردد چون معنای الا می تواند در عنوان جامع فانی باشد.

۴- امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا: به فرض اینکه نتوان عنوان جامع خاصی را تصور کرد، رجوع استثناء به تمامی جمله ها مواجه با محال عقلی نیست و حداکثر محذور، محذور استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا است که نه تنها محذور عقلی ندارد بلکه عقل و ذهن می تواند یک لفظ را در چند معنا اعم از حقیقی و مجازی تصور و استعمال کند (خیمینی، امام، مناهج ۲/۳۰۶) علاوه بر این با مراجعه به ذهن خود و محاورات عرفی اعم از نظم و نثر می توان برای آن مثال های فراوان یافت. استعاره و کنایه نمونه هایی از استعمال و قصد دو معنا از یک واژه است، مثلاً در استعمال ماه یا گل، متکلم معنای لغوی و ذهنی خود را قصد و اراده می کند و اینگونه نیست که در اطلاق این دو واژه درباره محبوب، معنای لغوی آن برایش مفعول مانده باشد. شعر معروف در مدح پیامبر (ص) بهترین مثال برای استعمال لفظ در بیش از یک معنای واحد است:

الْمُرْتَمَى فِي الدُّجَى وَالْمُتَبَلَى بِعَمَى
وَالْمُشْتَكَى ظَمْنًا وَالْمُبْتَغَى دِينًا
يَأْتُونَ سُودَتَهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ
وَيَسْتَفِيدُونَ مِنْ نَعْمَائِهِ عَيْنًا

(مکارم شیرازی، ۱/۱۴۷)

در این شعر لفظ عین به ترتیب در چهار معنا استعمال شده است:

خورشید، چشم، چشمه و طلا.

۵ - خلط امور تکوینی و عقلی به اعتباری: اشکال عمده ای که بر این دیدگاه وارد است، خلط امور تکوینی و عقلی با امور اعتباری است. معانی کلمات و نوع استعمال آنها از قبیل حقیقت و مجاز و اشتراک از امور اعتباری و قراردادی است که تابع عرف و محاورت آن است و در آن باید به خود عرف و محاورات آن مراجعه کرد. بر این اساس ما باید امکان یا استحاله تعلق استثناء به چند عنوان متقدم را نه از عقل بلکه از عرف سؤال کنیم و به نظر می رسد همه عرف حکم به امکان آن خواهد داد و آن بهترین دلیل بر امکان است، چون استعمال کنندگان چنین جملاتی با توجه به این حکم عرف و امکان تعلق استثناء بر جمیع، مبادرت بر استعمال می کنند.

آراء مختلف و بررسی آنها در مقام اثبات

از آنچه گفتیم آشکار می‌گردد که رجوع استثناء به تمامی جمله‌ها امری ممکن است و محذور عقلی ندارد. اکنون نوبت به بحث در مقام اثبات می‌رسد، باین معناکه آیا استثناء بعد از جمله‌های متعاطف تنها به اخیر رجوع می‌کند و یا به غیر اخیر نیز متعلق می‌گردد؟ و یا دلیلی بر نفی و اثبات نداریم و باید توقف کرد؟ نیز این سؤال مطرح است که در صورت رجوع به جمیع آیا رجوعش از باب حقیقت است یا مجاز و یا از باب اشتراک لفظی؟ اصولیان با تأمل در سؤالات فوق دیدگاههای مختلفی ابراز داشته‌اند که اکنون به تبیین آن می‌پردازیم.

۱- رجوع به اخیر: گفته شد که رجوع استثناء به اخیر مورد اتفاق همه اصولیان است لکن مقصود از دیدگاه فوق انحصار تعلق استثناء از باب ظهور و دلالت لفظ است، یعنی دیدگاه فوق با قطع نظر از رجوع به اخیر از باب قدر متیقن، مدعی است که استثناء از باب ظهور و دلالت لفظ منحصرأً به اخیر متعلق است و بس. بنابراین رجوع آن به جمیع نیازمند قرینه است. دلایل این نظریه بدین قرار است:

۱-۱- تحقق معنای حرفی با تعلق استثناء به اخیر: پیش‌تر گذشت که معنای الّا معنای حرفی است و تحقق آن به یک معنای اسمی بستگی دارد، و از آنجا که موافقان و مخالفان رجوع به اخیر، تعلق استثناء به جمله اخیر را می‌پذیرند، با تعلق آن به اخیر معنای حرفی و ربطی الّا تحقق پیدا می‌کند. با این فرض تعلق دوباره آن به معنای اسمی دیگر که در اینجا مستثنی منه دیگر است بدون دلیل می‌باشد، این برخلاف طبیعت معنای حرفی است که بعد از قوام و تحقق، دوباره به یک معنای اسمی دیگر تعلق پیدا کند، زیرا معنای ربطی با تعلق به یک معنای مستقل در آن فانی شده و دیگر وجود ربطی و فقری وجود ندارد تا مقتضی وجود اسمی و مستقل باشد (اصفهان‌نی، ص ۲۱).

ولی این دلیل اعم از مدعاست، زیرا مدعا رجوع استثناء به اخیر از باب "ظهور" است، اما آنچه دلیل آنرا اثبات می‌کند ضرورت تعلق به یک مرجع یعنی یک مستثنی منه است، اما اینکه آن مرجع حتماً اخیر باشد یا غیر آن، دلیل مزبور آنرا اثبات نمی‌کند.

۱-۲- اصالت عموم و اطلاق: اصل در کلام و محاورات عرفی حجیت ظواهر آن است، اما استثناء و اراده خلاف ظاهر نیازمند قرینه و دلیل است. بر این اساس مخاطب

حکم در صورت تردید باید به اصالت عموم و اطلاق تمسک کند و نمی‌تواند به بهانه و احتمال تقييد حکم از امتثال آن خودداری نماید. از نتایج اصل فوق اینست که تعلق استثناء به جمله اخير جزئی و يقینی است، اما رجوع آن به غير اخير محل تردید و شبهه است و در این فرض مقتضای اصالت عموم و اطلاق، عدم تقييد آن با استثناست، لذا نمی‌توان استثناء را به غير اخير متعلق دانست مگر اینکه دليل خاصی وجود داشته باشد (علم الهدی، ۲۵۳/۱ - ۲۵۸؛ غزالی، ۱۷۶/۲).

این دليل يعنی اصالت عموم و اطلاق گرچه ادعای درستی است لکن نخست باید اصل ظهور عموم و اطلاق آن ثابت گردد. ولی وجود چنین ظهوری در کلام متصل به استثناء مورد شبهه و اختلاف است (آخوند خراسانی، ۱/۳۶۵) و به نظر می‌رسد که وجود استثناء، محل و مانع بقای ظهورات بدوی پیشین است و با چنین فرضی نوبت به اصالت عموم یا اطلاق نمی‌رسد.

۳- رجوع استثناء از استثناء به اخير: دليل سوم این نظریه، قیاس استثناء از جملات پیشین به استثناء از استثناست؛ با این توضیح که اگر در جمله‌ای بعد از استثناء، استثنای دومی وارد شود، استثنای دوم تنها به اخير يعنی استثنای اول رجوع می‌کند. مثلاً اگر گفته شود: "لزيد علیّ ثلثون درهماً الأخمسة عشر الأ عشرة" استثناء دوم تنها به اخير (خمسة عشر) رجوع می‌کند که حاصلش اقرار به بدهی "عشرون" است. به همین شکل نیز اگر در کلام یک استثناء واقع شده باشد تنها به اخير متعلق می‌گردد و گرنه لازم می‌آید که لفظ الا دو نوع وضع داشته باشد (حلی، ص ۱۳۶).

لکن این دليل نیز نمی‌تواند مثبت مدعا باشد زیرا رجوع استثنای دوم به استثنای اول نه به دليل ظهور کلام بلکه به جهت رفع لغویت است. توضیح اینکه اگر در مثال فوق استثنای دوم نیاید، حاصل آن اقرار به بدهی ۱۵ درهم است. اما اگر استثنای دوم، هم بر اخير (الأخمسة عشر) و هم بر اولی (ثلثون) وارد شود، حاصل آن همان نتیجه اولی و بدون استثناء دوم خواهد بود، يعنی اقرار به بدهی ۱۵ درهم، برای اینکه با تعلق استثنای دوم به اول رقم آن از ۱۵ به ۵ تقلیل پیدا می‌کند و در حقیقت از "ثلثون" یک بار ده درهم و یک بار دیگر پنج درهم کسر و استثناء می‌شود که حاصلش اقرار به ۱۵ درهم است که در فرض عدم تکرار استثنای دوم حاصل بود. این خود به معنی لغویت استثنای دوم است،

لذا برای اجتناب از این لغویت باید استثنای دوم تنها بر اخیر رجوع کند که نتیجه اش اقرار به بدهی ۲۰ درهم است.

۲- رجوع به کل

دیدگاه دوم بر این باور است که استثناء در رجوع به تمامی جمله‌ها و احکام پیشین ظهور دارد، لذا مقید و مخصّص همه عمومات و مطلقات کلام است. بنابراین اراده خصوص اخیر مجاز و نیازمند قرینه است.

از این نظریه شیخ طوسی بنا به نقل صاحب معالم و شافعیه به نقل سید مرتضی جانب داری کرده‌اند (حسن بن زین الدین، ص ۱۲۱، علم الهدی، ص ۲۵۹). ادله این دیدگاه به شرح زیر است:

۲-۱ مقایسه به شرط: در صورت وجود یک شرط بعد از چند حکم و جمله، شرط مزبور به تمامی جمله‌ها رجوع می‌کند، قائلان دیدگاه فوق در مقام مقایسه استثناء با شرط برآمده و بر این عقیده‌اند که استثناء مانند شرط به همه جمله‌های متقدم تعلق دارد. آنان دلیل مقایسه خود را عدم استقلال شرط و همچنین وحدت معنای شرط و استثناء می‌دانند (حسن بن زین الدین، ص ۱۲۸). برخی دیگر استثناء را با "مشیت" یعنی «ان شاء الله» مقایسه کرده و مانند شرط استدلال کرده‌اند. وجه مشترک آن دو عدم معنای مستقل است (عبدالعلی، ۳۳۲/۱).

لکن این دلیل نمی‌تواند مثبت مدعا باشد برای اینکه در احکام وضعی و اعتباری نیز نمی‌توان به قیاس عمل کرد، بلکه در امور اعتباری مانند الفاظ و محاورات عرفی، ملاک، ظهورات عرفی است. شرط و استثناء گرچه در عدم استقلال معنا و متمم کلام بودن مشترک‌اند لکن به صرف آن نمی‌توان رجوع به جمیع را استنتاج کرد؛ با خلط اعتباریات و تکوینیات، مقایسه و استنتاج روا نیست و قیاس در لغت باطل است. گذشته از آن، نکته دیگر اینست که حتی اصل رجوع شرط به تمامی جمله‌ها در نزد برخی، محل تردید است و با شبهه در آن، سستی قیاس نیز روشن می‌گردد (حسن بن زین الدین، ص ۱۲۹).

۲-۲ وحدت جمله‌های متعاطف: از آنجا که وجود جمله‌های متعاطف و تقیید آن به یک استثناء در آخر کلام، آنرا در حکم کلام واحد تام قرار می‌دهد، تفسیر و فهم چنین

کلامی در گرو توجّه به همه اجزاء و متممات آن از جمله استثناست. بنابراین تفکیک استثناء از جمله‌های قبل و اختصاص آن به اخیر، با ظهور و سیاق کلام در دلالت بر وحدت جملات ناسازگار است مگر اینکه دلیل خاصی وجود داشته باشد. (علم الهدی، ۱/۲۶۰). به نظر می‌رسد که دلیل مزبور دلیل متقن و قابل اعتماد بر اثبات مدعا باشد زیرا اساس آن همان شیوه تکلم اهل زبان و محاورات و ظهورات عرفی است که توضیح آن خواهد آمد (نک: دنباله مقاله).

۲-۳- اصل اختصار و حذف زاید: اصل در محاورات عربی و دیگر زبانها رعایت اصل اختصار و اجتناب از اطناب و استعمال کلمات زاید و تکراری است. بر این اساس اگر متکلم در یک جمله احکام و موضوعات مختلف را بیان کند و در آخر به صورت متمم کلام به یک استثناء بسنده نماید، مقتضای اصل فوق تعلق استثناء به همه جملات متقدم است و اگر متکلم غیر آن را اراده کند، لازم است اراده و قصد خود را با قرینه‌ای مشخص می‌سازد (همو، ۱/۲۶۱). به تقریر امام محمد غزالی (المستصفی، ۲/۲۴۹) تکرار استثناء در یک جمله محلّ فصاحت و موجب لکن کلام می‌گردد که باید از آن اجتناب و به یک استثناء بسنده کرد (المستصفی، ۲/۲۴۹).

لکن دلیل فوق اعم از مدعاست، زیرا معلوم نیست که هر جا قیدی بعد از چند جمله آمده، حتماً برای اختصار باشد بلکه از آنجا که رجوع استثناء به اخیر قدر متیقن است و با استثناء تقارن دارد، شاید متکلم بر این دو قرینه اعتماد کرده و مقصودش استثنای اخیر باشد. بنابراین باید قرینه‌ای باشد تا یکی از دو احتمال اختصار و عدم اختصار مشخص گردد.

۲-۴- بدون دلیل بودن تعیین مرجع خاص: با توجه به امکان و صلاحیت رجوع استثناء به جمیع، تعیین مرجع خاص مانند اخیر، تحکّم و ادعای بدون دلیل است. پس باید بر یک یک جملات پیشین رجوع کند و مانند الفاظ عموم به صورت مساوی شامل گردد بر مصادیق خود (حسن بن زین الدین، ص ۱۲۸). از مطالب پیشین ضعف دلیل مزبور روشن می‌شود. زیرا با وجود قدر متیقن برای استثناء نمی‌توان ادعا کرد که صلاحیت کل بر استثناء بطور یکسان و مشترک است و نمی‌توان آنرا بر الفاظ عموم قیاس کرد. علاوه بر این، دلالت الفاظ عموم بر همه مصادیق خود، از باب وضع و وجوب

است، اما تعلق استثناء بر مرجع‌های مختلف روشن نیست و لذا نمی‌توان آنرا بر الفاظ عموم قیاس کرد (همو، ص ۱۲۹ و ۱۳۰).

۳- اشتراک لفظی

این قول مدعی است که رجوع استثناء به مرجع‌های متعدد از باب اشتراک لفظی است؛ به این معنا که رجوع استثناء به هر یک از عمومات و مطلقات متقدم با دلالت وضعی انجام می‌گیرد لکن تنها بر تعلق استثناء بر یک مرجع وضع شده است لذا تعیین و تخصیص آن مانند معانی "عین" نیازمند قرینه است.

ظاهراً سید مرتضی علم الهدی تنها کسی است که این نظریه را عرضه کرده است. اینک مهمترین ادله وی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱- امکان و صحت سؤال از مرجع استثناء: هنگام گفتار، مخاطب می‌تواند از متکلم درباره مرجع استثناء سؤال کند که آیا استثناء به اخیر رجوع می‌کند یا به غیر آن. این پرسش خود دلیل بر اشتراک لفظی است زیرا نفس سؤال بر این نکته صحه می‌گذارد که تعلق استثناء بر هر یک از جملات پیشین محتمل است و اگر اولویت و مرجحی در میان بود محتملی برای این پرسش باقی نمی‌ماند (علم الهدی، ۱/۲۵۰).

اما دلیل مزبور اعم از مدعاست، زیرا برای اینکه صحت سؤال و استفهام البته دلیل بر امکان و صحت تعلق استثناء بر جمیع است اما اینکه آیا بر مجموع یا بر یکی از اجزاء به نحو حقیقت یا مجاز تعلق می‌گیرد، امری است که پاسخ آن از صرف صحت استفهام بر نمی‌آید، چون محتمل است که وضع استثنای عام برای مطلق اخراج باشد، اما مصادیق آن برای تعیین مقصود متکلم در مقام افاده و بیان باشد نه به دلیل تعدد وضع (حسن بن زین الدین، ص ۱۲۷).

۳-۲- اصالت حقیقت: هر گاه لفظی در دو معنا یا بیشتر استعمال شد و دلیل خاصی بر مجاز بودن آن وجود نداشت، اصل و ظاهر اینست که آن لفظ در معنای حقیقی استعمال شده است نه مجازی (علم الهدی، ص ۲۵۰). در بررسی این دلیل نکات زیر قابل تأمل است: نکته اول اینکه استعمال اعم از حقیقت و مجاز است و نمی‌توان به صرف استعمال یک لفظ در چند معنی آن را حقیقت تلقی کرد و اگر به فرض آنرا در

استعمال مفردات پذیریم نمی توان آنرا به جملات و هیئات ترکیبی مانند استثناء تسری داد، چون همان طوری که گفته شد قیاس در اعتباریات خصوصاً در محاورات عرفی جاری نیست. نکته دیگر اینکه استعمال حقیقی که مدعای دیدگاه فوق است، منحصر به قول به اشتراک نیست بلکه می توان با قول به وضع عام الا و تعدد مصادیق آن به تبیین استعمال حقیقی آن در مطلق اخراج پرداخت (آخوند، ۱/۳۶۵؛ حسن بن زین الدین، ص ۱۲۷).

۳-۳- قیاس به ظرف زمان و مکان: اگر متکلمی بگوید: «نصرتُ أصدقائی و أكرمُتُ جیرانی صباحاً او فی مکان کذا» شمول ظرف زمان یا مکان بر مصادیق خود به صورت مشترک و یکنواخت است و ترجیحی بر تخصیص فرد خاصی نیست. به بیان دیگر در این جمله محتمل است که عامل ظرف زمان یا مکان هر دو فعل مذکور در جمله باشد یا یکی از آن دو فعل، یا منحصراً فعل اخیر دلیل بر تعلق ظرف به هر دو فعل به نحو اشتراک باشد. مسأله استثناء نیز مانند ظرف زمان و مکان است و وجه جامع و مشترک میان آن دو نقش فرعی و متمم بودن آنها در کلام است، چون هر دو بعد از تمام کلام و استقلال معنای آن، به کلام اضافه می شود به گونه ای که معنای کلام بدون آن دو نیز تام و صحیح است (علم الهدی، ۱/۲۵۲).

از آنچه گذشت، ضعف این دلیل یعنی قیاس استثناء به ظرف زمان و مکان آشکار می گردد زیرا در اثبات معنای الفاظ و محاورات عرفی، تمسک به قیاس جایز نیست.

۴- تفصیل بین وحدت و تغایر جمله های پیشین

برخی اصولیان قایل به تفصیل شده اند که آن نیز خود تقریرات مختلفی دارد. این گروه مدعی اند که با بررسی بیشتر، می توان از طرق مختلف، وحدت یا تعدد و تغایر جمله های متعدد را کشف کرد؛ که در صورت وحدت جمله، استثناء به همه جمله های متقدم رجوع می کند و در صورت تغایر، استثناء به جمله متغایر اخیر برمی گردد. اما اینکه این وحدت یا تغایر را چگونه و به چه طریقی باید کشف کرد، در خور بحث و بررسی است و خود پژوهش مستقل دیگری می طلبد.

قایلان به تفصیل، تغایر را در سه جهت مطرح کرده اند:

الف- تغایر در نوع فعل، بدین سان که مثلاً یکی انشائی و دیگری خبری یا یکی امر و دیگری نهی باشد، مانند: "جاء القوم و اکرمهم الا الفساق" که در اینجا استثناء تنها به جملهٔ اخیر رجوع می‌کند.

ب- تغایر در اسم، یعنی موضوع حکم در جمله‌های متعدد متعاطف، مختلف باشد مثل، أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ، أَكْرَمُ الشُّيُوخِ الْاَلْفَسَاقِ مِنْهُمْ. در این فرض هم استثناء به جملهٔ اخیر متعلق است.

ج- تغایر در حکم، که می‌تواند یکی امر به اکرام و دیگری امر به اعطای کمک مادی باشد مثل: أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ وَ أَعْطَى الْعُلَمَاءِ الْاَلْفَسَاقِ مِنْهُمْ. بنابراین آنچه علامه عبد العلی نقل می‌کند (۱/۲۳۳) ابو الحسین بصری معتزلی، و علامه در التهذیب از این دیدگاه جانب‌داری کرده‌اند.

۵- نظریه توقف

برخی از دانشمندان در ادله و شواهد مطرح شده جرح و نقد وارد کرده و بر این باورند که دلایل مزبور مثبت هیچ کدام از نظریه‌های رجوع به خصوص اخیر یا رجوع به جمیع نیست. آنان بعد از جرح ادله دیدگاه‌های مختلف نتوانستند به تبیین و نظریه خاصی دست یابند لذا قایل به توقف شدند (غزالی، ۲/۱۷۰؛ عبد العلی، ۱/۳۳۳).

نکته قابل ذکر اینکه دیدگاه توقف، قایل به عدم ظهور استثناء در جمیع حتی در اخیر است؛ هر چند تعلق آنرا به اخیر از باب «قدر متیقن» می‌پذیرند اما مخالف حصر استثناء به آن می‌باشند؛ آنان مدعی‌اند که احتمال تعلق استثناء به غیر اخیر نیز وجود دارد، زیرا در صورت امکان و صحت رجوع آن به غیر اخیر، تقیید و حصر استثناء به اخیر نیازمند دلیل و قرینه خاصی است. از سوی دیگر نمی‌توان به طور قطع ادعای رجوع استثناء به جمیع را پذیرفت لذا راهی جز توقف نیست.

از این دیدگاه، غزالی و قاضی ابوبکر باقلانی حمایت کرده‌اند (همو، همان).

دیدگاه آخوند خراسانی

وی بعد از طرح مسأله و اشاره به وجود اقوال در آن، رجوع استثناء به جملهٔ اخیر را از باب قدر متیقن، امر یقینی می‌داند چه استثناء به جمیع تعلق پیدا کند و چه به اخیر. زیرا

رجوع استثناء به غیر اخیر بدون دلیل خاص بر خلاف شیوهٔ تکلم و محاورات عرفی است (آخوند، ۱/۳۶۴).

وی امکان و صحت تعلق استثناء به تمامی جملات را ممکن و صحیح می‌پندارد، چون معتقد است که تعدد مستثنی منه همانند تعدد مستثنی تفاوتی در معنای اداة استثناء ایجاد نمی‌کند و سبب تعدد آن نمی‌گردد چه موضوع له حروف و حرف استثناء مانند وضع آنها عام و کلی باشد. و چه خاص و جزئی باشد.^۱

لکن نکتهٔ مهمی که موضع وی را به دیدگاه توقف نزدیک می‌کند عدم دلالت استثناء به خصوص اخیر از باب «ظهور» است. وی تصریح می‌کند که استثناء نه در رجوع به خصوص اخیر ظهور دارد و نه در رجوع به جمیع چنانکه گوید: ظهور دارد «... و بذلك يظهر أنه لا ظهور لها في الرجوع الى الجميع او خصوص الأخيرة» (۱/۳۶۵).

از طرف دیگر به اعتقاد او عموم جمله‌های غیر اخیر نیز به حال خود باقی نیست. زیرا مقترن به قرینه‌ای هستند که با ملاحظهٔ آن، ظاهر خطاب مجمل می‌شود. به عبارت دیگر همان امکان و صلاحیت رجوع استثناء به جمیع، قرینهٔ متصله‌ای است که جلوی ظهورات بدوی عمومات پیشین را می‌گیرد، به همین سبب در مورد استثناء نسبت به جملات غیر اخیر باید به ادله و اصول دیگر مراجعه شود (همان).

دیدگاه محقق نائینی

وی بین تکرار عقد الوضع یعنی موضوع حکم و عدم آن تفصیل قایل شده است. به این معنا که اگر در جملات متعدد متعاطف، موضوع متعدد باشد و در هر جمله‌ای جداگانه تکرار شود، در این فرض استثناء تنها به اخیر رجوع می‌کند و بقیه جمله‌ها به عمومیت خود باقی می‌ماند، مانند آیه شریفه: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمِحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلَدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» (النور/ ۴ و ۵)

چون در این آیه عقد الوضع (والذین یزومون المحصنات) نخست در صدر کلام و بعد

۱. محقق خراسانی بر خلاف مشهور که موضوع له حروف را خاص می‌داند، معتقد است که موضوع له اداة و حروف استثناء مانند وضع آنها عام و کلی است (۱/۱۳).

به صورت ضمیر و سپس به صورت اسم اشاره (أولئك) تکرار شده است، استثناء تنها به عقد الوضع متکرر یعنی جمله اخیر رجوع می‌کند. بنابراین زدن ۸۰ ضربه تازیانه و عدم قبول گواهی نسبت دهندگان زنا به زنان به صرف توبه ساقط نمی‌شود بلکه تنها حکم به فسق آنان مرتفع می‌گردد.

اما اگر عقد الوضع تکرار نشود و تنها در صدر کلام در آید، مانند: «أُكْرِمُ الْعُلَمَاءَ وَ أَضْفَهُمْ وَ شَاوِرَهُمُ إِلَّا الْفُسَّاقَ»، در این فرض استثناء به عقد الوضع موجود در صدر کلام متعلق می‌شود و با تعلق به آن، بر کل نیز شامل می‌گردد (نائینی، ۲ / ۳۷۵ و ۳۷۶). وی برای توجیه تفصیل خود بر آنست که استثناء همیشه بر عقد الوضع در کلام متعلق می‌شود. اگر عقد الوضع تکرار شود و با استثناء تقارن پیدا کند، مطابق قاعده استثناء بر اخیر یعنی عقد الوضع مکرر رجوع می‌کند. اما اگر تکرار نشود و تنها در صدر کلام آید، در این فرض استثناء به عقد الوضع واقع در صدر کلام متعلق است و با تعلق به آن، به بقیه جمله‌هایی که به صورت ضمیر با عقد الوضع مرتبط اند تعلق پیدا خواهد کرد. وی می‌گوید: «در صورت عدم تکرار عقد الوضع و ذکر آن در صدر کلام، ضرورتاً استثناء به جمیع رجوع می‌کند، چون فرض این است که عقد الوضع تنها در صدر کلام قرار گرفته است و گفته می‌شود که استثناء باید به عقد الوضع رجوع کند و با رجوع به آن به جمیع نیز متعلق می‌گردد» (همو، ۲ / ۳۷۶).

ممکن است در ردّ نظریه نائینی گفته شود که در صورت عدم تکرار عقد الوضع، چون جمله‌های بعدی توسط حروف عطف یا ضمایر به عقد الوضع مرتبط می‌شوند، در حقیقت خود عقد الوضع تکرار شده است و حکم آن مانند حکم تکرار عقد الوضع می‌گردد که در این فرض، استثناء باید تنها به اخیر متعلق شود.

محقق نائینی که متفطن اصل اشکال بود، در پاسخ به آن ضمن قبول این اصل که عطف به منزله تکرار است، بر این نکته تأکید می‌کند که وجود عطف نمی‌تواند عقد الوضع مستقل و جداگانه‌ای غیر از عقد الوضع در صدر کلام را ایجاد کند تا استثناء بدان متعلق گردد (همو، همان).

محقق خوئی در تعلیقه خود بر دیدگاه محقق نائینی، مسأله را در قالب پنج قسم مختلف تبیین کرده‌اند که در سه قسم آن، استثناء به جمله اخیر تعلق پیدا می‌کند:

الف - موضوع حکم متعدد با تکرار عقد الحمل (حکم).

ب - محمول متعدد با تکرار عقد الوضع.

ج - موضوع و محمول هر دو متعدد.

دلیل رجوع استثناء به اخیر در صورتهای سه‌گانه یاد شده همان تغایر جمله‌های متقدم بر استثناست، باین معنا که تکرار عقد الحمل یا عقد الوضع یا هر دو در کلام، قرینه بر انقطاع و انفصال آن از ماقبل خویش است. اما در دو قسم دیگر، یعنی: تعدد موضوع با عدم تکرار در عقد الحمل (د)، و تعدد محمول با عدم تکرار عقد الوضع (ه)، استثناء به جمیع رجوع می‌کند برای اینکه اینجا هر قضیه هر چند به ظاهر متعدد است اما در واقع یک قضیه بیش نیست (همو، ۲ / ۳۷۵ و ۳۷۶).

حال اگر به نظرات این دو محقق دانشمند، نائینی و خوئی، با عنایت بیشتر بنگریم شاید بتوانیم گفت: این ادعا که تکرار عقد الوضع یا عقد الحمل به صورت مطلق به منزله اتمام کلام اول و انقطاع آن از ماقبل است، خالی از مناقشه و اشکال نباشد، زیرا چه بسا تکرار عقد الوضع یا عقد الحمل برای تأکید بیشتر و نشان دادن اهمیت مسأله در دید متکلم باشد. نیز اگر نظریه‌های این دو بزرگوار را باهم بسنجیم، به چند مورد اشتراک و اختلاف دست می‌یابیم که به قرار زیر است:

مواضع مشترک: الف - هر دو قائل به امکان رجوع استثناء به جمیع در مقام ثبوت هستند (آخوند، ۱/۳۶۴؛ نائینی، ۲/۳۷۵).

ب - به نظر هر دو بزرگوار رجوع استثناء به اخیر از باب قدر متیقن است نه از باب ظهور (آخوند، ۱/۳۶۵؛ نائینی، همان).

مواضع اختلاف: الف - اوّلین موضع اختلاف در چگونگی دلالت استثناء بر اخیر و غیر اخیر است. صاحب کفایه بدون طرح صور مختلف برای مسأله، منکر دلالت و تعلق استثناء بر جملات متقدم اعم از اخیر و غیر آن به نحو ظهور لفظی است و دلالت استثناء را بر غیر اخیر تنها با وجود قرینه می‌پذیرد و مدعی است که رجوع استثناء بر غیر اخیر بدون دلیل خاص خارج از محاورات عرفی است (آخوند، ۱/۳۶۴).

اما محقق نائینی رجوع استثناء به متقدم را بر حسب تفصیل خود مستند به ظهور می‌کند و با طرح اصلی به نام «رجوع استثناء به عقد الوضع» آنرا توجیه و قانون‌مند

می‌کند. او حتی در فرض تکرار عقد الوضع، رجوع استثناء به اخیر را نه از باب قرینه بودن تکرار عقدالوضع، بلکه از باب ظهور می‌پذیرد و قرینه بودن آن را بر تعلق استثناء به اخیر توهم می‌خواند(نائینی، ۳۷۶/۲).

ب - موضع دوم، اختلاف در بقای اطلاق یا عموم جملات پیشین غیر اخیر است. محقق خراسانی وجود استثناء در کلام را مخل و مانع بقای ظهورات پیشین توصیف می‌کند، زیرا او استثناء را قرینه و مانع استمرار ظهورات پیشین می‌داند، به همین جهت دربارهٔ عمومات باید دست از ظهور آنها کشید و به ادله و اصول دیگر رجوع کرد(۳۶۵/۱). اما محقق نائینی وجود استثناء در کلام را تنها موجب تقييد و تخصيص متعلق آن ذکر می‌کند و در غیر مرجع استثناء قائل به بقای ظهورات عمومات متقدم غیر اخیر است. وی دلیل آنرا وجود مقتضی و عدم مانع ذکر می‌کند و منکر مانعیت استثناء بر ظهورات پیشین است، چون با تعلق استثناء بر اخیر در فرض تکرار عقد الوضع هیچ داعی و موجبی بر تعلق آن بر جمیع نیست تا ظهورات آنها مخدوش گردد(۳۷۷/۲).

ج - سومین موضع اختلاف مناقشه لفظی یا واقعی دانستن اختلاف در مرجع استثناء است. محقق نائینی آنرا لفظی می‌خواند اما مستفاد از عبارت کفایه وجود نزاع واقعی است (همو، همانجا)

نتیجه‌گیری

در ابتدای این مسأله گفته شد که اصل و امکان رجوع استثناء به جمیع، ممکن و صحیح است و صحت سؤال از تعلق استثناء به اخیر یا به جمیع دلیل بر آن است. اما سؤال اینست که آیا علاوه بر امکان تعلق بر جمیع، در مقام اثبات نیز بر آن تعلق گرفته است یا خیر؟

به نظر می‌رسد که پاسخ بدان مثبت است با این توضیح که: هر گاه در یک کلام تام که مرکب از جملات متعدد و متعاطف است متکلم در آخر آن یک استثناء بیاورد، اصل و ظاهر آن است که آن قید متعلق به همهٔ اجزاء و جملات پیشین است و تفکیک بخشی از کلام و اختصاص استثناء بدان خلاف ظاهر است. ادلهٔ قایلان به تفصیل در خصوص استثناء به جمیع، دلالت بر این ظهور می‌کند که گذشت.

اما این ادعا که با تکرار عقد الحمل یا عقد الوضع، کلام از ما قبل خود منقطع می‌شود، دلیل روشن و استواری به نظر نمی‌رسد، بنابراین نمی‌توان آنرا بصورت مطلق و یک قاعده پذیرفت زیرا محتمل است که متکلم برای غایت دیگری مثلاً تأکید و نشان دادن اهمیت یک بخش از کلام، موضوع یا حکم را تکرار کند. لذا با وجود احتمال فوق نمی‌توان به صرف تکرار عقد الوضع یا عقد الحمل آنرا قاطع اتصال کلام و مقید ظهور و مانع تعلق استثناء بر جمیع تفسیر کرد.

دلیل عمده در این نظریه همان ظهور و فهم عرفی از جملات متعدد و متعاطف مقرون به یک استثناء است. با این وجود دو دلیل از ادله طرفداران رجوع به کل، یعنی دلیل وحدت جملات متعاطف، و اصل اختصار در کلام، مؤید و بلکه مثبت مدعاست. نکته قابل ذکر اینکه نمی‌توان نظریه فوق را با اتکاء به چند مثال و شاهد که محفوف به قرینه است مورد جرح و نقد قرار داد، زیرا گفتار ما با فرض عدم قرینه است.

کتابشناسی

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمد کاظم: کفایة الاصول، بی تا.

اصفهانى، شیخ محمد حسین، الفصول الغرویة، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.

آقا ضیاء ← بروجردی، شیخ محمد تقی

بروجردی، شیخ محمد تقی: نهایة الافکار، تقریرات آقا ضیاء الدین العراقی، تهران، چ ۳،

۱۴۱۷ق.

بروجردی، محمد حسین، آیه الله ← منتظری، حسینعلی.

حسن بن زین الدین، جمال الدین ابو منصور: معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم، بی تا.

حلی، ابو منصور جمال الدین بن یوسف: مبادئ الاصول الی علم الاصول، قم، بی تا.

خمینی، روح اله موسوی: مناهج الوصول الی علم الاصول، ج ۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی، قم، ۱۳۷۳ ش.

خویی، سید ابو القاسم موسوی آیه الله ← فیاض، محمد اسحاق.

عبدالعلی، محمد انصاری: فواتح الرحموت، مندرج در کتاب المستصفی الی علم الاصول،

بی جا، بی تا.

علم الهدی، سید مرتضی، الذریعة الى اصول الشريعة، به كوشش گرجی، تهران، ۱۳۴۶ش.

غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، بیروت، ۱۴۱۷ق.

فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، تقریرات آیه الله العظمی خوئی، قم، بی تا.

قدسی، احمد، انوار الاصول، تقریرات آیه الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۱۶ق.

مکارم شیرازی، ناصر ← قدسی احمد.

منتظری، حسینعلی آیه الله، نهاییة الاصول، تقریرات آیه الله بروجردی، محمد حسین، نشر تفکر،

قم، ۱۴۱۵ق.

نائینی، محمد حسین آیه الله ← خویی، سید ابو القاسم، آیه الله.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی